

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

هنوز هم در ستایش بایکوت؟*

در مورد بایکوت انتخابات در آینده هنوز نمی توان به شکلی قاطع قضاوت کرد. تا روزی که ادعای «جمهوری» بودن حکومت فعلی برقرار است، بساط انتخابات هم - در موارد و تواترهای گوناگون، برقرار خواهد بود و لذا همچنان می توان پرسید که آیا تجربه انتخابات 88 بر تعداد بایکوت کنندگان نمایش های انتخاباتی آینده افزوده و یا از جمع آنان کاسته است؟ من خود در این مورد قضاوت نمی کنم و بنظر من می رسد که هر گونه پاسخی به اینگونه پرسش ها به زمینه چینی هائی نیاز دارد که خود آنها را در پیش و پس انتخابات گذشته در جمعه گردی هایم مطرح کرده ام.

esmail@nooriala.com

یک سال از انتخابات 88 گذشت. خیلی ها از مدتی پیش قلم به دست گرفته و مشغول بررسی دست آوردها و از دست داده های یک ساله گذشته ملت ایران اند. من اما به این هم می اندیشم که - بعنوان نویسنده ای که هر جمعه مطلبی را در ارتباط با سپهر سیاسی ایران منتشر کرده و، لاجرم، هم قبل از انجام انتخابات و هم پس از آن می نوشته است - خودش، و همفکران و همدلانش، چگونه حاصلی در این ماجراها داشته اند.

مواضع سیاسی من در تمام دوران مهاجرت بلند سه ساله، و بخصوص در ده ساله اخیر که دور تازه ای از فعالیت های اجتماعی را آغاز کرده ام، بر دو پایه مستقر بوده است: تبلیغ برای امتناع از (یا «بایکوت») شرکت در هر گونه انتخابات مربوط به حکومت اسلامی (که با کمک انجام انتخابات می خواهد ظاهر «جمهوری» بخود بگیرد) و کوشش برای جا انداختن این فکر که حکومت اسلامی در همهء شکل هایش باید منحل شده و حکومتی سکولار (بعنوان ضامن آزادی های سیاسی و مذهبی و عقیدتی و اجتماعی و خصوصی) جایگزین آن شود. پس، حاصل کار من نیز با همین دو سنجه قابل اندازه گیری است. از این منظر که به ماجرا می نگرم می بینم آنچه که در یک ساله اخیر حاصل شده کلاً از لحاظ سنجه دوم مثبت و به نفع «انحلال طلبان سکولار» بوده است. رقبای آنها، چه در اردوگاه بنیادگرایی و چه در جبههء اصلاح طلبی مذهبی از یکدیگر شکست های سخت خورده و کار را به تضعیف کلی یکدیگر کشانده اند و، لاجرم، هر چه از نیروهای این دو کاسته شود دست آورد سکولارهای انحلال طلب خواهد بود.

اما، در مورد آینده سنجه اول - بایکوت انتخابات - هنوز نمی توان به شکلی قاطع قضاوت کرد. تا روزی که ادعای «جمهوری» بودن حکومت فعلی برقرار است، بساط انتخابات هم - در موارد و تواترهای گوناگون، برقرار خواهد بود و لذا همچنان می توان پرسید که آیا تجربه انتخابات 88 بر تعداد بایکوت کنندگان نمایش های انتخاباتی آینده افزوده و یا از جمع آنان کاسته است؟

من خود در این مورد قضاوت نمی کنم اما بنظر من می رسد که هر گونه پاسخی به اینگونه پرسش ها به زمینه چینی هائی نیاز دارد که خودم آنها را در پیش و پس انتخابات گذشته در جمعه گردی هایم مطرح کرده ام. پس، بجای پاسخ دادن به این پرسش، تکه هائی از چند مقالهء سال پیشم را، همچون یادداشت های هفتگی یک آدم علاقمند به سرنوشت سیاسی کشورش، پشت هم کرده و یافتن پاسخ را به عهدهء خود شما می گذارم:

جمعه 11 اردیبهشت ماه 138 8-1 ماه مه 2009

جایگاه گزینه «بایکوت» در انتخابات پیش رو (1)

در جوامع متمدن و دموکرات، گزینه «بایکوت انتخابات»، حتی بی آنکه شخص یا تشکیلاتی آن را اعلام کند، و در هر مقیاس شخصی یا گروهی، همواره می تواند، در هر انتخاباتی، بعنوان یک عمل سیاسی فعال، حضور و کارائی داشته باشد و «بایکوت کنندگان» (که در ادبیات سیاسی ما «تحریمیان» نام گرفته اند) - اگر بتوانند، با آوردن منطق و شواهد آشکار، نشان دهند که گزینه «بایکوت» دارای اثرات مهم و سرنوشت سازی است - خواهند توانست از این ابزار برای پیشبرد کار خود استفاده کنند. این امر به هیچ روی به ما و رویارویی مان در انتخابات گوناگونی که در وطن مان انجام می شوند محدود نیست و جزو حقوق عام و ابزاری در مبارزات مدنی و بدون خشونت همه جوامع و ملل بشمار می آید.

[در ایران] در عمل و طی سی ساله اخیر، مکرراً نشان داده شده که در چهارچوب حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، استقرار دموکراسی، جز توهمی خوش بینانه و ساده لوحانه نیست، و نظریه پردازان مذهبی این حکومت حتی تا آنجا پیش رفته اند که حقانیت (مشروعیت) شخص ولی فقیه را نه از مردم که از جانب عالم غیب می دانند؛ و بقیه کسانی هم که از جانب مردم انتخاب می شوند، چه قبل و چه بعد از انتخاب شدن، باید اجازه فعالیت خود را به تأیید ولی فقیه برسانند؛ آنگونه که انتخاب مردم بیشتر حکم «توصیه به حاکم» را پیدا می کند و تنها در صورتی اجرائی می شود که به تأیید ولی فقیه رسیده باشد. پس، در حکومت اسلامی، همه «منتخبین مردم» مشروعیت مقام خود را از ولی فقیه دریافت می کنند و نه از مردم، و کارگزار اویند و نه ملت ایران.

[اما] رژیم ولایت مطلقه فقیه اصرار بسیار دارد که، در نیمه اول قرن بیست و یکم (که در آن قبایل زولوی آفریقا نیز به دموکراسی و انتخابات آزاد روی آورده اند) خود را برآمده و برخوردار از حمایت توده های مردم بنمایاند و، در این راستا، علاوه بر ترتیب دادن سفرهای استانی رهبر و رئیس جمهور - که کل آنها بصورت نمایش هائی کارگردانی شده و بمنظور نشان دادن محبوبیت مقامات رژیم انجام می شوند - می کوشد تا با برگزاری انتخابات گوناگون و کشاندن مردم به پای صندوق های رأی (که حدود نتایج آن قبلاً بوسیله نظارت استصوابی مشخص شده)، تصویر و سند حقانیت (مشروعیت) خود را به رخ مردم جهان بکشد. یعنی، در دنیائی که حقانیت حکومت ها از طریق رأی مردم به دست می آید، حکومت خداسالار ولایت مطلقه فقیه نیز می خواهد، با انجام نمایش انتخابات، جایگاه و پایگاه مردمی خود را به رخ دیگران بکشد.

اما... از آنجا که مردم شرکت کننده می توانند، بی اعتناء به همه نظارت های استصوابی، هنگام رسیدن به صندوق رأی، هر نامی را که بخواهند روی ورقه رأی نوشته و در صندوق بیاندازند، و صندوق های رأی هم، بی دخالت های عامدانه، همیشه راستگو خواهند بود، رژیم ناچار است تا بهر صورت که می تواند دهان این راستگو را ببندد و، با انواع تقلب، دروغ هائی خودساخته را در آن بنشاند. مثلاً، در انتخابات چهار سال پیش دیدیم که آقایان رفسنجانی و کروبی و معین (سه رقیب خودی ی آقای احمدی نژاد) یک صدا بر

تقلبی بودن انتخابات انجام شده صحنه گذاشتند و حتی چون می دانستند که رهبری و عمالش گوش شنوا ندارند، شکایت به خدا بردند.

بدینسان، انتخابات - با وجود اراده سرکوبگر و آزادی کش رهبران رژیم، نظارت استصوابی، امکان تقلب گسترده در صندوق ها و شمارش ها، غیبت کاندیداهائی که مخالف لاقفل بخشی از سیاست های حکومت اسلامی هستند و محدود شدن کاندیداها به چند چهره «خودی» - واجد چندان معنا و امکان تأثیرگذاری چندانی نیست.

در طی همین سی سال گذشته، دموکراسی خواهان و آزادی طلبان ایرانی، طبعاً و رفته رفته متوجه این نکات شده و در طی دوره بلندی از آزمایش و خطا فهمیده اند که در مورد نمایشی به نام انتخابات، که کارکردش «مردمی نشان دادن» رژیم است، باید واکنش سیاسی عاقلانه ای نشان دهند و عده ای از ایشان این واکنش را در شکل «بایکوت کردن انتخابات» و اجتناب از نزدیک شدن به صندوق های رأی مناسب یافته اند.

در این زمینه، مهمترین دلایل بایکوت کنندگان انتخابات چنین بوده است:

از آنجا که دلیل اصلی حکومت برای اجرای نمایش انتخابات نشان دادن حقانیت (مشروعیت) و پایه های مردمی خویش است، خودبخود، شرکت نکردن در انتخابات عملی برای مخدوش ساختن این «حقانیت» بشمار می آید و اگر اکثریتی از مردم دست به بایکوت انتخابات بزنند، رژیم دیگر نخواهد توانست بعنوان نماینده برآمده از اراده مردم عمل کند و سخن بگوید و موقعیت اش در چشم حامیان خارجی اش نیز متزلزل می شود و افکار عمومی بین المللی هم خواهد توانست با قدرت بیشتری روی رژیم فشار آورد تا، مثلاً، حقوق بشر را رعایت کند، دست به کشتار وسیع نزند، شکنجه نکند، و یا در تقویت تروریسم بین المللی نکوشد.

اما از آنجا که «بال اصلاح طلب رژیم»، چه بخواهد و چه نه، کارکردی در راستای توهّم آفرینی در مورد اصلاح پذیری حکومت اسلامی دارد، بایکوت کنندگان لازم می بینند تا کسانی را که ساده لوحانه برای شرکت خود در انتخابات شرط می گذرانند، به شرکت در بایکوت انتخابات قانع کنند تا بخش توهّم آفرین رژیم کنار رفته و کارکرد منحوس بخش واقعی اما اغلب پنهان آن نمایان شود و مردم در یابند که ماهیت واقعی این رژیم چیست.

بهر حال، پرسش مهم آن است که مردم چه خواهند کرد؟ مخالفان بایکوت معتقدند که در انتخاب پیش رو، گزینه «بایکوت» جایگاهی نخواهد داشت و مردمی خسته از بدکاری های دولت احمدی نژاد مصممانه به انتخاب یک رئیس جمهور اصلاح طلب روی خواهند آورد، چرا که در تجربه سال 84 بایکوت نقش مخرب خود در ویران کردن کشور را نشان داده است و بر اثر این تجربه مردم بقدرت رأی خود در شکل دادن به امور کشور واقف شده اند.

بنظر من می رسد که این سخن چندان دور از حقیقت نیست، و در میانه بحث های مابین طرفداران بایکوت، شرکت مشروط، و شرکت بلاشرط در انتخابات، اجماع مخالفان حکومت، یا حتی مخالفان ریاست آقای احمدی نژاد، بر این نظر است که «باید از فرصت انتخابات پیش رو استفاده کرده و آدم معتدلی را

جانشین مسئول فعلی قوهء اجرائیهء کشور کرد؛ آدمی که در برنامه های خود مسائل مختلفی را در راستای حفظ حقوق مردم گنجانده باشد».

واقعیت آن است که در داخل کشور، درگیری با مشکلات روزمره ای که حکومت بسیاری از آنها را عامداً و برای مشغول داشتن و دواندن و خسته کردن مردم اختراع می کند، می تواند باعث شود که اندیشیدن به «کوتاه مدت» معنای عینی تر و ملموس تری داشته باشد. چرا که، بهر حال قرص مسکنی به نام «درد کمتر اما طولانی تر» گزینه ای است که خیلی از بیماران آن را مناسب تر و راحت تر می یابند.

جمعه 25 اردیبهشت ماه 138 - 8 - 15 ماه مه 2009

مصلحت نظام و بوسهء مرگ رهبر بر پیشانی کاندیداها (2)

بنظر می رسد که، پس از انتخابات ریاست جمهوری سال 1384 که نظریهء «بایکوت (تحریم) انتخابات» مورد توجه عدهء زیادی از تحصیل کردگان و اعضاء طبقهء متوسط ایران قرار گرفت، طرفداران یا معتقدان به شرکت گستردهء مردم در انتخابات، در این دوره توانسته اند نظرات خود بصورتی منسجم و، به ظاهر قانع کننده، بسته بندی کرده و به کمک آن دست به اقدامات تهاجمی و طلبکارانه زده و با انداختن تقصیر بقدرت رسیدن احمدی نژاد به گردن «تحریمیان»، بکوشند تا گزینهء شرکت در انتخابات را در حوزه های مختلف اجتماعی تبلیغ کنند.

در تنظیم این بسته بندی کوشیده شده تا ایرادات و استدلالات موافقان بایکوت (تحریم) نادیده گرفته نشده و حتی با اغلب آنها توافق شده و در پی آن «راه گریزی» پیش روی مردم قرار داده شود که وعده می دهد با اجرای آن زندگی روزمره شان بهبود چشم گیر خواهد یافت.

آنها می گویند: «با وجود اینکه می دانیم رژیم می خواهد با نشان دادن میزان بالای شرکت مردم در انتخابات "پایه های مردمی" و "مشروعیت" خود را به رخ مخالفان ایرانی و غیر ایرانی اش بکشد، اما تجربهء دوران اصلاحات و دوران احمدی نژاد نشان داده است که شرکت کردن یا نکردن مردم در انتخابات مسلماً در نتیجهء آن - که مستقیماً با زندگی روزمره شان سر و کار دارد - مؤثر است. و درست است که کاندیداها باید از صافی شورای نگهبان بگذرند و در وفاداری شان به رژیم ولایت فقیه و قانون اساسی حکومت اسلامی شکی نباشد اما، بهر حال، در بین افکار و نحوهء مدیریت این کاندیداها تفاوت های آشکاری وجود دارد و، در نتیجه، باید کوشید که از طریق شرکت وسیع در انتخابات کاندیدای "کمتر بد" را از صندوق بیرون کشید».

آنها، با کمک این بسته بندی یا «فرمول»، توضیح می دهند که این «مردم» بودند که در سال های 1376 و 1380 در انتخابات شرکت کردند، خاتمی را به ریاست جمهوری رسانده و سپس او را در آن سمت ابقا کردند، اما در انتخابات 1384، با امتناع از شرکت در انتخابات و رأی ندادن به معین یا رفسنجانی و یا کروبی، موجب شدند که احمدی نژاد برنده شود و چهار سال فرصت پیدا کند که این بلا را به سر ما بیاورد. پس، به جبران آن کوتاهی که در 1384 اتفاق افتاد و ضررش هم نصیب مردم شد، این بار حتماً باید در انتخابات شرکت کرد و کوشید تا احمدی نژاد از صندوق بیرون نیاید و آنگاه - اگر شد - کاندیدای قابل قبول تری، مثلاً، کروبی یا موسوی، را به جای او نشانند.

بطوری که می بینید، این بسته بندی می کوشد تا یک «واقعیت ملموس» را به پیش چشم مردم آورد و آن اینکه دوران خاتمی از دوران احمدی نژاد بهتر بوده است و جلوه های این بهتر بودن را هم می توان در عرصه های گوناگونی نشان داد و این «تفاوت محسوس» بخاطر نوع نگاه و نوع مدیریت خاتمی و یارانش بود که آن «روزگار خوش» را برای مردم فراهم ساخت.

آنها، پس از طرح این «واقعیت ملموس»، توضیح می دهند که فراز آمدن خاتمی برخلاف میل رهبر و «دولت پنهان» (اصطلاحی که اصلاح طلبان سکه زدند) بوده است چرا که آنها نتوانسته اند، در مقابله با مردم، از حدوث این واقعه جلوگیری کنند و به همین دلیل هم، در طول هشت سال حکومت اصلاح طلبان، همواره بصورتی منظم (هر 9 روز یک بحران!) چوب لای چرخ آنها گذاشته اند؛ حال آنکه، در چهار سال حکومت احمدی نژاد، رهبر و شورای نگهبان و نیروهای مسلح، همگی، با او همکاری داشته اند.

آنها، در پی این دو استدلال (یکی تجربی و دیگر مبتنی بر استدلال نظری) به حرف اصلی خود رسیده و می گویند: پس، شرکت مردم در انتخابات می تواند، علیرغم میل رهبر و دولت پنهان، کسی را بقدرت برساند که «آدم آنها» نیست و می تواند - در محدوده تنگ توانائی های خود - به نفع مردم عمل کند. مردم هم، با شرکت وسیع خود در انتخابات، می توانند نقشه های رهبر و دولت پنهان برای ابقای نکتت حکومت احمدی نژاد را خنثی کنند.

من اما فکر می کنم... از آنجا که رژیم آگاهانه، و به استناد بنیان های عقیدتی اش، خود را از کل مردم جدا می داند و لزوماً منافع اش همواره با منافع مردم یکی نیست، بنیانگزاران آن کوشیده اند تا، در قانون اساسی حکومت اسلامی و اصلاحیه های آن، بین مردم و نظام یک «لایهء ضربه گیر» بوجود آورند که از دو نهاد ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی شکل می گیرد. به لحاظ وجود این «لایه»، مردم «حق دارند» نمایندگان خود را انتخاب کرده و به این دو نهاد بفرستند و از آنها بخواهند که - بعنوان وکلای آنها - جامعه را اداره کنند. اما، در عین حال، حاکمیت هم «حق دارد» مواظب باشد که عمل مردم مصلحت رژیم را دچار تزلزل و خطر نکند. پس، از یک سو، به کمک نظارت استصوابی، همهء کاندیداها را از صافی مصالح خود می گذراند و، از سوی دیگر، در امر انتخابات نیز دخالت موسوم به نظارت کرده و حتی تا روزی که مراسم تحلیف برگزیدگان انجام نشده بر این نظارت و دخالت ادامه می دهد، بی آنکه پس از آن نیز برگزیدگان «مصونیت» داشته باشند. چه رئیس جمهور و چه نمایندهء مجلس را همواره می توان بازداشت کرد، به محاکمه کشید و از مقامش عزل کرد. معنای این سخن آن است که این خود رژیم است که، در همه حال، کوچکی و بزرگی میدان بازی مردم در «لایهء ضربه گیر انتخابات» را تعیین می کند و «محال است» که مردم بتوانند کسی را از صندوق ها بیرون بیاورند که بخواهد کوچک ترین قدمی «خلاف مصلحت» رژیم بردارد.

جمعه 18 اردیبهشت ماه 1388 - 8 ماه مه 2009

بایکوت نمایش اقتدار ملت است (3)

بنظر من، نخستین کارکرد بایکوت مستقیماً به «واقعی کردن» بحث های درگرفته در حول و حوش انتخابات بر می گردد. اگر اوضاع این روزها را با اوضاع خرداد ماه 12 سال پیش، و روند انتخاباتی که به پیروزی

خاتمی انجامید، مقایسه کنیم بلافاصله در می یابیم که اکنون کاندیداهای خودی و دست آموز رژیم وادار شده اند تا شعارهای انتخاباتی خود را از آسمان هفتم خیالپردازی های آرزومندانه ای همچون تشکیل جامعه مدنی و برقراری دموکراسی اسلامی و گفتگوی تمدن ها، به زمین سخت واقعیت هائی همچون جمع آوری یا ادامه کار گشت های انتظامی، توجه به خواست های زنان و دانشجویان، مطرح شدن مسئله انزوای سیاسی کشور در جهان و نظایر آن بیاورد. یعنی، آشنائی گسترده مردم با «گزینه بایکوت» موجب شده تا کاندیداهای بمنظور منصرف کردن مردم از شرکت در بایکوت، بجای دادن شعارهای قشنگ و توخالی برای جذب آراء انتخاب کنندگان، به وعده های عینی (اما البته باز هم توخالی) روی آورده اند و این موضوع باعث شده تا در فضای بسته سیاسی کشور بحث در مورد زیان های وارده از حکومت اسلامی بر کشورمان جای طرح نظریات تئوریک و فلسفی پر از مکر و حيله را بگیرد.

می دانم که خواهید پرسید چرا این وضع دست آورد بایکوت کنندگان است؟ بنظر من، بایکوت کنندگان، با امتناع از شرکت در انتخابات چهار سال پیش، نشان داده اند که - در غیاب تشکلات حزبی گسترده از یکسو، و در فقدان امکان همفکری های علنی و «خطرناک» دسته جمعی، از سوی دیگر - آن چنان قدرتی دارند که می توانند کاندیداهای دروغگوی خوش وعده فلسفه باز بی عمل و محافظه کار را به شکست بکشانند؛ حتی اگر وضع خودشان بدتر شود.

همچنین، در مورد آن دسته از زنان و دانشجویان و اهل سیاستی که می خواهند در میدان بازی های انتخاباتی حکومت اسلامی حضور داشته و حتی شراکت کنند، می بینیم که اگر یکباره به فکر مطرح ساختن نظریه «مطالبه محوری» افتاده اند، این امر نیز دقیقاً بدان خاطر است که بایکوت کنندگان توانسته اند قبح شرکت گوسفندوار در «انتخابات» حکومت اسلامی را جا بیاورند و آنان را وادارند که، اگر برای خود ارزش و احترامی قائلند اما می خواهند در انتخابات شرکت کنند، لاقلاً مطالباتی را مطرح سازند و شرط و شروطی را در میان آورند. خودبخود، گام نهادن در این مسیر، به هر مصلحتی که باشد، به گمان من، یک آموزش سیاسی مهم در جامعه ای است که افرادش سنت فکر کردن بخود و مطالبات و نیازهای خویش را نداشته و تمرین نکرده اند.

بایکوت پدیده ای سیاسی، چند ضلعی، چند بعدی، و بسیار اثرگذار است، بخصوص در جوامعی که راه های بیان عقاید و مطرح ساختن نارضایتی ها را مسدود ساخته و، بموازات آن، می کوشند تا، بنا بر مصالح رژیم، نمایشی از انتخابات بپا سازند. در اینگونه جوامع، بایکوت، در عین بی خطر بودن و به خشونت نگرائیدن، حکم موتور حرکت دهنده ماشین مبارزات سیاسی را بازی می کند و، از یکسو، رژیم و از سوی دیگر، اپوزیسیون خودی و دست ساخت آن را وادار می دارد تا یا کلاً بازی انتخابات را کنار بگذارند و یا به آن ندای خواهنده و آمري توجه کنند که از بخش خاموش و بایکوت کننده مردمی به گوش می رسد که در خانه ها مانده و از نزدیکی حوزه های رأی گیری رد نشده اند تا مبادا در برابر دوربین های رسانه های بین المللی سیاهی لشکر نمایش رژیمی قلمداد شوند که پس از سی سال عوامفریبی هنوز تفاوت مردم با گوسفندان را درک نکرده است.

بایکوت وسیله ای برای قدرت نمایی ملت های در بند است و می تواند، در برابر رژیم های تا بن دندان مسلح، اقتدار ملی آزادیخواهان را به گونه ای قاطع به نمایش بگذارد، مصالحه کاران و مصلحت اندیشان اگر بگذارند؛ چرا که، بقول شاملو، «سکوت سرشار از ناگفته ها است».

جمعه 15 خرداد ماه 138 8-5 جون 2009

آیا هفته آینده حساب نسل کنونی با نسل 57 صاف می شود؟ (4)

بر اساس خبرهایی که از عزم مردم - بخصوص جوانان - برای رفتن به پای صندوق ها می رسد، من این نتیجه را می گیرم که با انجام انتخابات پیش رو، حساب نسلی که در سال 1357 انقلاب کرد و سی سال تمام بابت کاری که کرده بود از دو نسل بعدی خود فحش خورد و ناسزا شنید، با نسلی کنونی که به پای صندوق های شعبده حکومت اسلامی می رود صاف می شود؛ چرا که اکنون تقریباً همگان این واقعیت را پذیرفته اند که هرچه شرکت مردم در انتخابات پر شور تر باشد عمر رژیم اسلامی در ایران نیز درازتر خواهد بود و، در نتیجه، اگر آن «نسل جاهل!» حکومت اسلامی را به ایران آورد، این «نسل عاقل!»، بمنظور راست و ریست کردن امروز خود، بقای رژیم را برای سال های آینده تضمین می کند.

و این در حالی است که «آن نسل»، برای تغییر رژیمی که دوست نمی داشت، دست به انقلاب و خشونت و خون دادن و تخریب زد، حال آنکه امروز اکثر عقلای قوم ما که ریگی به کفش ندارند معتقدند که «این نسل» می تواند، با بایکوت گسترده انتخاب «دولت» اسلامی، پایه های «رژیم» اسلامی را متزلزل کند، بی آنکه خون داده و دست به تخریب وسیع نهادهای اجتماعی خود زده باشد.

جمعه 22 خرداد ماه 138 8-12 جون 2009

اردوگاه اپوزیسیون آلترناتیو ساز کجاست؟ (5)

جمعه گردی های من، معمولاً، همزمان با صبح جمعه تهران بروی اینترنت می رود و صبح جمعه این هفته مصادف شده است با ساعتی مانده به باز شدن نخستین شعبه های رأی گیری در انتخابات جدید ریاست جمهوری ایران؛ حادثه ای که، بهر حال، یک ماهی را برای نسل جوان ما حلاوتی دگر بخشیده و طعم خوش آزادی و شادی و جوانی کردن را نشان شان داده است، طعمی که صمیمانه آرزومندم به تلخی نگراید و حکم روکش شیرین داروئی تلخ را پیدا نکند.

پس، اجازه دهید که کار امروزم را، بعنوان کسی که سال ها است پای علم «بایکوت انتخابات» ایستاده، نخست از بدیهیات آغاز کنم. همین امشب روشن خواهد شد که بخشی از مردم ایران در انتخابات شرکت کرده و برخی از رفتن به حوزه های رأی گیری امتناع کرده اند. نسبت این دو گروه هم بزودی - البته با دستکاری ها و تقلبات مرسوم - آشکار خواهد شد. گمان ها بر این است که این نسبت، به لحاظ بیشتر شدن رأی دهندگان، کفه آنها را در ترازوی سنجش سنگین تر از «همیشه» خواهد کرد. منظور از «همیشه» هم البته همان دوم خرداد 1376 است که با شرکت وسیع رأی دهندگان خواهان «تغییر» - که به آن نام «اصلاحات» دادند - همراه بود.

اما آیا این سنگین شدن آن کفهء ترازو مرا ناراحت می کند؟ پاسخم ساده است: هم آری و هم نه. چرا که اگر نظر آنها که معتقدند شرکت در انتخابات به تغییر ماهیت رژیم می انجامد متحقق شود که مقصود من نوعی هم، در معنای آرزوی رفاه و دلشادی ملت ایران، حاصل شده است و جای خوشحالی خواهد بود و نه ناراحتی. اما اگر این بار هم تیر شرکت کنندگان، مثل تجربه دوم خرداد، بر سنگ بنشیند و بشکند، و نسل دیگری از دندهء امید برخیزد و بر دندهء نومیدی فرو افتد، البته که جای ناراحتی بسیار دارد و مایهء افزایش، بقول فردوسی، «آب چشم» است.

اما در این صورت هم نمی توانم بر جنبهء مثبت آن رویداد چشم فرو بندم؛ چرا که هر نومید شده ای از اصلاح ناپذیری رژیم اسلامی، گوشی تیز برای شنیدن سخنان کسانی خواهد داشت که مدام بر طبل این «اصلاح ناپذیری» کوفته و خواهان گردهم آمدن همگان برای ساختن یک «آلترناتیو» غیر دینی و غیر ایدئولوژیک - یک آلترناتیو سکولار و دموکرات - هستند، و هر کار دیگری را هدر دادن انرژی ها و آرزوها و سوزاندن امیدها و امکانات می دانند. پس، نتیجه هرچه باشد، برای آدم هایی چون من، می تواند در کوتاه مدت ناراحت کننده و در بلند مدت شادی آور باشد.

نسل های آدمی نیز، همچون تک تک ما آدمیان، از مسیر مضرس و کج و معوج آزمایش ها و خطاها می گذرند، می آموزند که چگونه از خطاهای آینده بپرهیزند و شکست ها را تبدیل به فرصت هائی نوین کنند. این در ذات حیات انسان است و در ساحت این امر گریزناپذیر حیاتی جای هیچ نومیدی نیست، هرچند که، چه بخواهیم و چه نه، نومیدی با داس تیز خویش دروگری است که از پس هر شکست فرا می رسد و به بریدن شاخه های آرزوی آدمیان و نسل های آدمی می پردازد. و ما که اسیر عمری به کوتاهی سه نسل هستیم اغلب حتی به آن نمی رسیم که تحقق اندکی از آرزوهایمان را بچشم ببینیم. اما آینده همچنان، و بی ما، در راه است و با آدمیانی از نسل و جنمی دیگر وعدهء ملاقات دارد.

پس، نتیجهء این انتخابات هم، هرچه که باشد، نمی تواند ما را از امیدواری باز بدارد.

حکومت اکنون، برای جلب آراء مردم، رخت چرک خود را در مناظره های تلویزیونی می شوید و ابائی ندارد که در برابر دوربین ها اعتراف کند که سی سال است به جنایت و دزدی و فسادگری مشغول است و، در عین حال، سردارانش برای مردم چنگ و دندان نشان می دهند که از نیمه شب پنج شنبه دیگر کسی حق تظاهرات ندارد و نوعی حکومت نظامی برقرار می کند.

و بزودی ماهی دیگر خواهد گذشت و در «مزرع سبز فلک» «داسی نو» برخواید آمد تا نسلی دیگر دریابد که «هنگام درو» ی «کرده» اش فرا رسیده است. من امید شادمانی و پیروزی این نسل بجان آمده را دارم و آرزو می کنم آنان همان نسلی باشند که تاریخ، برای برانداختن این حکومت فساد و جنایت، در زهدان خویش پرورانده است.

جمعه 5 تیر 1388 - 26 جون 2009

آیندهء اصلاح طلبان و نقش مهندس موسوی (7)

برپروز با یکی از آشنایانم، که چندین بار با من در این بحث کرده بود که بایکوت کردن انتخابات اشتباه است، تلفنی گفتگو می کردم و می گفتم که آنچه با تقلب انتخاباتی و دفاع رهبر از آن رخ داد تاریخ ما را دو سه دهه جلو انداخته، رژیم را از مشروعیت تخلیه کرده و چهره کریه حکومت ایدئولوژیک را آشکار ساخته است.

وقتی به پایان سخنان هیجان زده خود در مورد رستاخیز غرور آفرین مردم شرافتمند و طنمان رسیدم، مخاطبم، طعنه زن، گفت: «فلانی، می بینی شرکت مردم در انتخابات چه زلزله ای آفریده و حکومت اسلامی را چگونه تا لبه سقوط برده است؟ انصاف بده؛ اگر مردم بجای حرف ما به توصیه شماها عمل کرده بودند و انتخابات بوسیله اکثریتی از مردم بایکوت شده بود این وقایعی که تو با هیجان از آن سخن می گوئی اصلاً رخ می داد؟»

از حرفش دلم گرفت. راستش را بگویم، انتظار این همه «وقاحت» را نداشتم: آدمی محاسبه غلطی بکند، مجری سناریوی حریف اش بشود، و بعد هم که بخاطر آن اشتباه محاسبه عده ای را به کشتن و زخمی شدن داد، تازه مدعی شود که «انقلاب کنونی؟!» نتیجه تشویق او برای شرکت مردم در انتخابات بوده است! واقعیت قطعی اما آن است که نه موافقان و نه مخالفان بایکوت انتخابات، هیچکدام، دست دولت پادگانی و ولی فقیه را نخوانده بودند. ما بایکوتی ها می گفتیم که نظام خواستار شرکت گسترده مردم است تا «پایه های مردمی» ی خویش را به رخ جهانیان بکشاند و برایش هم فرقی نمی کند چه کسی از صندوق های رأی بیرون آید، چرا که هر چهار کاندیدا را خود دست چین کرده است، و، پس، باید با امتناع از رأی دادن، این «پایه مردمی» را هرچه ضعیف تر کرد.

توطئه گران هم تصور می کردند که در کاندیداهای شکست خورده اشتها و توان اعتراض گسترده وجود ندارد و پس از اعلام نتایج قلابی انتخابات آنها اعتراضی خواهند کرد و قضیه به خوبی و خوشی تمام می شود. این را سابقه واکنش های اصلاح طلبان در اینگونه مواقع به آنها نشان داده بود. مگر حکومت اسلامی تا کنون در انتخابات تقلب نکرده بود؟ مگر چهار سال پیش، در عین اینکه همین انتخابات را دولت آقای خاتمی انجام داده و آن را بهترین و سالم ترین اعلام کرده بود بود، آقایان رفسنجانی و کروبی و معین به صورت مختلف تقلبی بودن همان انتخابات را تصدیق نکرده بودند؟ اما آیا آن دفعه، در مقابل تقلبی که کروبی را خشمگین ساخت و رفسنجانی را وا داشت تا شکایت به خدا برد، یکی از این آقایان رو به رأی دهندگان کرد که بگوید «دیدید که پادگانی ها چگونه رأی های شما را ربودند؟» آیا یکی از آنها مردم را به شرکت در تظاهرات اعتراضی فراخواند؟ از نظر توطئه گران، بازی، مثل چهار سال پیش، می توانست در همان صبح شنبه 23 خرداد تمام شود

یعنی، آنچه بصورتی که هم پادگانی ها، هم اصلاح طلبان، و هم بایکوت کنندگان را غافلگیر کرد به خیابان ریختن مردم بود - همچون رستاخیزی بزرگ که در سی سال حکومت اسلامی سابقه ای نداشت. آنچه بازی را بهم زد خشم فروخته برای سی سال و سرباز کرده مردم در آن صبح شنبه بود. اصلاح طلبان - نمی گویم عامداً چرا که شاید «ساده لوحانه» قید درست تری باشد - آنها به خیابان کشیده بودند اما پیش بینی نکرده بودند که در صورت نمایش تقلبی شمارش آراء مردم خشمزده به خیابان خواهند آمد.

آنها این نکته را پیش بینی نکرده بودند که با اجرای نقش «دعوت کننده» اکنون باید پاسخگوی «مدعوبین فریب خورده» باشند. مگر آنها به مردم نگفته بودند که اگر به حرف بایکوت کنندگان گوش نکرده و وسیعاً در انتخابات شرکت کنید حداقل دست آوردتان آن خواهد بود که از شر احمدی نژاد راحت خواهید شد؟ مردم که به دعوت رهبر و احمدی نژاد، و تحت تأثیر برنامه های مهوع صدا و سیما، حکومت اسلامی، به پای صندوق نرفته بودند و، در نتیجه، خشم شان در مرحله اول متوجه کروی و موسوی می شد. اگر آنها بلافاصله تن به نتایج انتخابات می دادند و به خانه هاشان بر می گشتند.

این واقعیت در شعار همان شنبه تجلی یافت. آن روز، معنای خواست مردم مبنی بر اینکه «کروی، موسوی، رأی مرا پس بگیر» آن بود که ما به اغوای شما رأی داده ایم و شما وظیفه دارید رأی ما را پس بگیرید. طلب مردم از کاندیداها بود و نه از حکومت. آنها با حکومت مدت ها بود که تکلیف خود را روشن کرده بودند و کاری به کارش نداشتند. این آب را کاندیداها - با تسهیلات موزیانه فراهم شده از جانب پادگانی ها - در خوابگاه مورچگان ریخته بودند. بدین سان، سیر حوادث از کروی و موسوی دو «رهبر جنبش اعتراض» ساخته بود و آنها باید این نقش را بازی می کردند؛ اما البته، در حد «اعتراض به نتایج انتخابات»، و آنها نیز در تمام هفته اول چنین کردند. پادگانی ها هم یک هفته به مردم و قهرمانان ناخواسته شان امکان دادند تا هرچه می خواهند فریاد بکشند و نامه پراکنی کنند و شعار بدهند تا انرژی شان به ته برسد؛ مهلتی که در ظهر جمعه 29 خرداد باید با سخنان «فصل الخطاب» ی رهبر به پایان می رسید.

در آن ظهر جمعه، آنچه از دهان ولی فقیه دیوانه قدرت و لگام گسیخته و شیطان صفت بیرون می آمد کلمه نبود، شلاق و چماق و گلوله بود. اما در میان همان هیاهو نیز، رهبر معظم فراموش نمی کرد که دو موضوع را از هم جدا کند. نخست رأی مثبت و 41 میلیونی مردم به حکومت اسلامی و رهبری آن، که مایه خشنودی و مباهات ایشان شده بود و در مورد آن «مناقشه» ای وجود نداشت، و دیگری اختلاف نظر در مورد نتایج شمارش آراء که راه حل داشت و می شد مورد نزاع را از طریق «مجاری قانونی» حل و فصل کرد. آنگاه، جلاد اسلامی بیان داشت که اما اگر اعتراض تظاهر کنندگان به «چیز دیگری» است این اعتراض کار اراذل و اوباش و نوکران اجنبی است و بشدت سرکوب خواهد شد. و افزود که مسئول خون های ریخته شده نیز نه ولی فقیه و دولت پادگانی، که کاندیداها شکست خورده اند که بخاطر جاه طلبی خودشان مردم را به خیابان ها کشیده اند.

و فردای آن روز، گلوله ای که از دهان ولی فقیه شلیک شده بود صغیرکشان در سینه دختر جوانی در خیابان امیرآباد تهران اصابت کرد. او در برابر چشم دوربین بخود غلطید، بر زمین نشست، دراز کشید، لحظه ای به لنز دوربین خیره شد و یکباره خون از دهان و دماغش فواره زد، صورتش را پوشاند و آن چهره خون گرفته را به دست تاریخی سپرد که از آن لحظه بعد فصل در هم پیچی حکومت ولایت فقیه، در دو وجه اصول گرا و اصلاح طلبش را، می گشود. ندا در برابر چشم جهانین چشم از زندگی فرو بست تا چشم نسل سوم انقلاب را بر این واقعیت بگشاید که مشکل اش نه احمدی نژاد و قاضی مرتضوی که خامنه ای و ولایت فقیه و کل رژیم اسلامی است. چشم بستن ندا آغاز پایان حاکمیت ولی فقیه و خواستاری صریح جدائی حکومت از

مذهب و برقراری یک حاکمیت سکولار و دموکراتیک بود. اگر این پیام را در آن لحظه نگرفته اید، گوش به افق تاریخ بسپريد تا پژواکش را از در و دیوار وطنمان بشنوید.

اما، حال بیائید 22 خرداد را مجسم کنیم که اکثریت مردم ایران در سراسر ساعاتش در خانه مانده و به پای صندوق های رأی نرفته بودند. فردای آن روز، حکومت، همین رهبر و همین رئیس جمهور را داشت که اکنون دارد با این تفاوت که پایه های مشروعیت اش بکلی ویران شده بود و باید خود را آماده می کرد تا پای مذاکرهء محتوم خود با مغرب زمینیان در حالی بنشیند که می دانست مجور است برای بقای خود به خیلی چیزها - از جمله پذیرفتن زبانی رعایت حقوق بشر - تن در دهد؛ و حداکثر ضرری هم که مردم می کردند آن بود که احمدی نژاد همچنان رئیس جمهور آبرو باخته شان باشد. اما مخالفان بایکوت کاری کردند که این بار احمدی نژاد، با اقتداری 24 میلیونی، و رژیم، با ادعائی 41 میلیونی، بجای خود بمانند و در عوض، این وسط، «مقداری جان جوان» (که خاک و خاشاک خوانده شدند) تلف شوند.

خوشبختانه، آمدن پر شور مردم به صحنه، هم ولایت فقیه و هم رژیم اش را کلاً لخت و فاقد مشروعیت کرده است. اما این دست آورد اصلاح طلبان نیست، دست آورد فریب خوردگی آنها و بسر آمدن طاقت مردم از دست آنها است.

* اشاره ای است به یکی از جمعه گردی هایم که با عنوان «در ستایش بایکوت» چهار سال پیش (در جمعه 28 مهر 1385 - برابر با 20 ماه اکتبر 2006) منتشر شد:

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2006/ES.Notes.102006.boycott.htm>

1. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/050109-ES-PU-Pros-and-Cons-of-Boycott.htm>
2. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/051509-ES-PU-Kiss-of-Death.htm>
3. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/052209-ES-PU-Power-of-Boycott.htm>
4. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/060509-ES-PU-Settling-the-accounts.htm>
5. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/061209-ES-PU-Who-makes-Alternative.htm>
6. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/061909-ES-PU-Tearing-down-the%20-wall.htm>
7. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2009/062609-ES-PU-Musavi-and-the-future-of-reformists.htm>

برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»:

<https://newsecul.ipower.com/index.htm>

آدرس فیلتر شکن سایت شخصی نوری علا:

<https://puyeshga.ipower.com/Esmail.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نور علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com